

## بحث بر سر چیست؟

کامران صادقی  
با سلام و خسته نباشی،  
نقدی بر جوابیه دوست گرامی شیدان وثیق  
ممنون از اینکه با وجود وقت کم، زحمت کشیده و به نامه من جوابی  
داده ای. متأسفانه جوابیه بیشتر رنگ و بوی پلمیک دارد، مطمئنم که  
نا خواسته، تا چاره جوئی و راه یابی. هیچ کدام از چهار موردی که  
به آنها پرداخته ای نشانی از کوشش برای دیدن مسئله با خود  
ندارند. برای اینکه ادعای بی اساسی نکرده باشم به تک تک موارد می  
پردازم. امیدوارم از خلال توضیحات روشن تر شود که بحث بر سر چیست؟

مورد اول: نوشته ای " دوران یک خطی و یکدستی فکر کردن به سر آمده  
است" ، "کوشش ما هرگز نمی تواند و نباید یکدست کردن نظرات باشد  
که امری نا ممکن و نا بخردانه است".

آیا من چنین ادعائی کرده ام؟ یا اینکه درست عکس آنرا نوشته ام؟  
پرسیده بودم: "آیا ما برای انجام کار اصلی که داریم به یکدست کردن  
ارزیابی ها (بخوانید نظرات).. احتیاج داریم؟ و جواب داده  
بودم: "خیر". به عبارت دیگر من گفته ام ما احتیاجی به یکدست کردن  
نظرات نداریم و تو در جواب این حرف می نویسی یک دست کردن نظرات  
امری نا بخردانه است. حرف من این بوده که ما چون خواسته ئیم نظرات  
را یکدست کنیم با این مشکلات دست به گریبانیم و تو به من جواب  
میدهی دوران یکدستی فکر کردن به سر آمده است. مشخص است که با  
چنین دیالوگی، راه حل که هیچ، خود مسئله هم روشن نمی شود. یکبار  
دیگر به گره کار، آنطور که من می بینم، توجه کنیم:

جدل مانند دیگر حرکتهای جنبشی، در اساس یک حرکت مطالباتی است.  
البته از آنجا که مطالبات جدل سیاسی هستند و جدل با قدرت حاکم در  
افتاده و خواهان برچیده شدن بساط آن است، طبیعی است که این حرکت  
سیاسی هم هست. ولی این سیاسی بودن، که آنرا از حرکتهای صنفی مجزا  
می کند، به معنای نفی اساس "مطالبه محور" بودن آن نیست. مثلاً جدل  
خواهان یک نظام جمهوری مبتنی بر حقوق بشر است. هم آن همراهی که  
خود را کمونیست می داند این خواسته را دارد و هم آن همراه  
مسلمانانی که خود را لائیک می داند. مسلم است که این دو همراه نظرات  
کاملاً متفاوتی در باره زمین و زمان دارند. ولی این اختلاف نظرات  
مانع آن نیست که آنها برای تبدیل شدن این خواست به خواست اکثریت  
جامعه مشترکاً مبارزه کنند. هرچه کوششها حول خواست مشترک متمرکز  
شود، انسجام مبارزه مشترک این دو نفر بیشتر خواهد شد. و هرچه  
کوششها حول نزدیک کردن نظرات و ارزیابی های مختلف متمرکز شود، به  
عدم انسجام درونی و نهایتاً تضعیف و توقف حرکت مشترک منجر خواهد  
شد. اگر این نکته را همه قبول داریم، آیا عاقلانه نیست که همه  
کوشش خود را در راه چگونگی پیشبرد هدف تاکید شده معطوف کنیم؟

مورد دوم: می گوئی که اختلاف در درون ما بمراتب کمتر از اختلاف و دعوا در درون سازمانهای دیگر است. بسیار خوب است که چنین است. ولی آیا مسئله من کمتر بودن و یا بیشتر بودن اختلافات درونی ما در مقایسه با دیگران است؟ مسئله بر سر کم بودن یا زیاد بودن اختلافات نیست. وجود تنها یک اختلاف اساسی هم می تواند مجموعه ای را به بن بست بکشد. مسئله نوع اختلافات، جایگاه آنها و نحوه برخورد با آنهاست. مثالی بزنم. من نمی توانم بر سر خواست جمهوری مبتنی بر حقوق بشر با دوستان اختلاف داشته باشم، همراه دوستان حرکت کنم در ضمن گوشه چشمی هم به سلطنت طلبان نشان بدهم. ولی می توانم بطور نمونه در باره ارزیابی از خطر جنگ، تحلیل دعواهای درون حاکمیت، ارزیابی از نقش اصلاح طلبان و ده ها موضوع دیگر با دوستان اختلاف داشته باشم و بگونه ای مسئولانه برخورد کنم که این اختلاف ها خلی در مبارزه مشترک بوجود نیآورند. طبیعی است که اگر این دسته از اختلاف نظرات را به موضوع مجادله اصلی تبدیل کنم و اسم این کار را به " پیشواز تفاوت ها و اختلاف ها " رفتن بگذارم، یک جای کارم اشکال دارد. یک حرکت جنبشی آنجا به پیشواز تفاوت ها و اختلاف ها میرود که اصل وجود تفاوت ها را می پذیرد و در عین حال آگاهانه جهت متحقق شدن یک یا چند خواست مشترک، مبارزه مشترک همراهانش را سازمان می دهد ( می گویم متحقق شدن و نه متحقق کردن، چرا که وظیفه جنبش ها بیشتر طرح خواست ها و تبدیل آنها به ذهنیت جامعه است. امر تحقق آنها و اداره امور جامعه به عهده سازمان های سیاسی و احزاب اقشار و طبقات موجود در جامعه خواهد بود). در همین جا اشاره کنم که منظور من از " سازمانهای سیاسی متعارف " سازمانهای هستند که نهایتا برای کسب قدرت سیاسی و در دست گرفتن اداره امور جامعه مبارزه می کنند. چنین سازمانهایی می بایستی برای معضلات بزرگ و کوچک جامعه راه حل ارائه بدهند و جامعه هم چنین انتظاراتی از آنها دارد. اگر ما یک حرکت جنبشی هستیم، کار ما به عهده گرفتن وظایف یک حزب و سازمان سیاسی، با توضیحی که داده شد، نیست. ما وظیفه طرح بدیل جمهوری مبتنی بر حقوق بشر، وظیفه طرح خواست جدائی دین از دولت، و... را انتخاب کرده ایم و در جهت برآمد چنین بدیلی در افق مبارزاتی جامعه مبارزه می کنیم. لازم است که نیروی موجود را جهت انجام این وظیفه متمرکز کنیم. به این نکته در مورد چهارم باز خواهم گشت.

مورد سوم: نوشته ئی " کامران تصور می کند که گویا ما بر سر جمهوری، دموکراسی و لائیسیته اشتراک عقیده داریم " و " تو گوئی هم نظری در باره جمهوری، دموکراسی و لائیسیته سهل الوصول تر است برای ما تا بر سر بحران اتمی ایران یا رایانه ها و یا جنبش اعتراضی ...88"

با خواندن این جملات اطمینانم به اینکه به معضل اصلی مجموعه نزدیک شده ام، بیشتر شد.

اگر ما، جمهوری خواهان دموکرات و لائیک، بر سر جمهوری، دموکراسی و

لائسیته هم اختلاف داریم، پس به چه حسابی دور هم جمع شده ئیم؟ آیا ممکن است مجموعه ای در همه زمینه های وجودیش اختلاف داشته باشد و در عین حال بتواند دوام بیاورد و به حرکت ادامه بدهد؟ فکر نمی کنم چنین امری ممکن باشد. نکته اینجاست که مسئله این جمع توافق از زاویه نظری در رابطه با مقوله های بالا نیست. کوشش در این جهت به معنای پایان کار این جمع است. نکته تعیین کننده درست در تشخیص این مسئله است. ما مشترکا خواست جمهوری مبتنی بر حقوق بشر را در مقابل "جمهوری" اسلامی مبتنی بر دیکتاتوری و ولایت فقیه قرار می دهیم و در طرح این خواست اختلافی نداریم. ما خواست دموکراسی مبتنی بر عدالت را در مقابل دیکتاتوری استوار بر تبعیض قرار می دهیم و در طرح این خواست اختلافی نداریم. ما خواست لائسیته، یعنی جدائی دین و دولت را در مقابل حاکمیت دینی قرار می دهیم و در طرح این خواست اختلافی نداریم. به عبارت دیگر ما در طرح مطالبات اصلی خود توافق نظر داریم و علت اینکه هنوز هم افتان و خیزان سر پا هستیم، همین است. مداخله گری ما در امور جامعه ایران از زاویه طرح این خواست ها انجام می گیرد.

قبل از پرداختن به مورد چهارم شاید بی فایده نباشد که به یک مورد دیگر از نحوه دیالوگت با من، که به نظرم بسیار عجیب آمد، اشاره کنم. پرسیده ای "کدام لائسیته؟ از نوع سکولاریسم اصلاح طلبان دینی؟ با حفظ دین رسمی؟ با حفظ نقشی از روحانیت در امور سیاست؟ سکولاریسم از نوع متمم قانون اساسی مشروطه؟...". آیا اینها انواع لائسیته هستند؟ اگر آری، چرا تا کنون کسی توضیح نداده است که مثلا می توان لائیک بود و نظارت پنج آیت اله بر قوانین هم را قبول داشت. اگر خیر، طرح این قبیل نکات جز پیچیده کردن بی مورد دیالوگ چه فایده ای دارد؟ اینکه یک فردی که خود را سکولار می داند و به حفظ دین رسمی و یا به حفظ نقشی از روحانیت در امور سیاست هم معتقد است، چه ربطی به بحث ما دارد؟ ما خواهان جدائی دین و دولت هستیم، آیا در این شکی هست؟ آیا تا کنون کسی از همراهان جدل خواهان حفظ دین رسمی و از این قبیل بوده است؟

مورد چهارم: نوشته ای " ما به هیچ رو گروه فرهنگی مطالعاتی در مورد جمهوری، دموکراسی و لائسیته نیستیم". آیا من در جایی چنین حرفی زده ام؟ نوشته ای "وظیفه ما...تلفیق پروژه سیاسی آینده(جمهوری مبتنی بر دموکراسی و جدائی دولت و دین) با شرایط عینی و روزمره ی زندگانی اقشار مختلف مردم است". آیا حرف من این بوده که این کار نکنیم و برویم گروه مطالعاتی تشکیل بدهیم؟ خوب است که آخرین نوشته من که مربوط به بحث حاضر است هنوز روی سایت است. در اینجا قسمتی از آن نوشته را کپی می کنم:

"در یک کلام به نظر من وظیفه مرکزی ما کوشش در جهت پدیدار شدن یک دورنمای روشن در افق مبارزاتی جامعه است. موفقیت این پروسه در گرو شکل گیری یک آلترناتیو جمهوری خواه، دموکرات و لائیک است. برنامه سیاسی ما باید در جهت کمک به شکل گیری چنین آلترناتیوی در

سطح جامعه باشد.

می دانیم که شعله مبارزات مردم زیر خاکستر نخواهد ماند. خواست آزادی، خواست دموکراسی، خواست جمهوری مبتنی بر حقوق بشر، خواست حاکمیتی غیر مذهبی در بخش های بزرگی از مردم ریشه دوانده است. باید کوشش کرد که این واقعیت به شکل سازمان یافته در صحنه مبارزات مردم ابراز وجود کند. وظیفه مرکزی ما باید کمک به متحقق کردن این پروژه باشد. گام نهادن در چنین مسیری، آن "واکنش در خور"ی است که در مقابل جنبش اعتراضی 88 باید از خود نشان داد. در چنین صورتی، قادر خواهیم شد "پای جنبش جمهوری خواهان دموکرات و لائیک را (هم) به چنین کارزاری بکشیم".

معنای این حرفها این است که فعلا برویم در باره فلان موضوع مطالعه کنیم؟

با توجه به نکات بالا شاید روشن شده باشد که بحث نه بر سر مواردی که به آنها پرداخته ای، بلکه بر سر نحوه مداخله گری ما در اوضاع سیاسی ایران آنهاست. بعد از خیزش مردم در سال 88 می باشد. حرف من این است که ما باید از زاویه طرح گسترده بدیل جمهوری خواهی دموکراتیک و لائیک به این کارزار وارد شویم و تمام هم و غم خود را در جهت پیدان کردن مکانیسم های لازم جهت پیشبرد این کار متمرکز کنیم.

مردم ایران در زمینه "نان و آب و زندگی و رهائی" (تاکید از من است) هزار و یک مسئله دارند. هدفمند کردن یارانه ها، فقر، بیکاری، کمبود مسکن، اعتیاد، چاه جمکران، بنزین سرطان زا، فاجعه زیست محیطی و ده ها نمونه دیگر "مسایل روزمره و عینی اجتماعی" جامعه ایران هستند. ما اگر بخواهیم با این مسائل "دست و پنجه" نرم کنیم، باید وارد بحث این مقولات بشویم و برای آنها راه حل ارائه بدهیم. ما قادر به چنین کاری نیستیم و کسی هم چنین انتظاری از ما ندارد. پرسیده ای که در این صورت "بحث جمهوری خواهی، دموکراسی و لائیسیت به چه دردی می آید؟" به نظر من اساس بحث بر جواب این سوال استوار است. و جواب من چنین است: بحث جمهوری، دموکراسی و لائیسیت به درد "رهائی" و از آن طریق به درد "نان و آب و زندگی" می آید. اگر ما بتوانیم به سهم خود در تبدیل شدن بدیل جمهوری خواهی دموکراتیک و لائیک به دورنما و استراتژی مبارزاتی جامعه کمک کنیم تا مردم با یک دورنمای روشن و دموکراتیک در افق مبارزاتی خود، به برچیدن بساط این رژیم اقدام کنند، در آن صورت امکان دستیابی به راه حل بسیاری از معضلات مربوط به آب و نان و زندگی فراهم خواهد شد. این عمده ترین کاری است که ما می توانیم مشترکا، با وجود همه تفاوت نظرها، در چارچوب ج ج د و ل انجام بدهیم. اوضاع سیاسی ایران، بدیل جمهوری دموکراتیک و لائیک را به نیاز حیاتی جامعه تبدیل کرده است. مسئولیت خود را در ادای سهم جهت کمک به برآورده شدن این نیاز فراموش نکنیم.

با احترام

